هوالعلیم

مقام اخلاص و مراتب آن و لزوم حرکت سالک الهی بر اساس آن

شرح حدیث عنوان بصری ـ حسران و بطالت عمر ـ

جلسه ۱۲۸

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذباللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

امام صادق علیه‌السّلام در این حدیث شریف، خطاب به «عنوان» می‌فرمایند: مؤمن و بنده خدا و عبد خدا کسی است که **وَ لَا يدَعُ أيامَهُ بَاطِلًا**؛ روزگارش را که خدا به عنوان ودیعه به او سپرده است و روزی این ودیعه را باید مسترد کند و قابل بازگشت و ترمیم نیست این را به بطالت نگذراند. این امانت را به طور صحیح و سالم به صاحب امانت برگرداند، در امانتی که خدا به او داده است تصرّف نکند و او را از بین نبرد و تخریب نکند. در آیه شریفه می‌فرماید: إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها ... النساء، ۵۸ الان این نکته به ذهنم آمد خداوند شما را دستور داده که امانات

را به اهلش برگردانید. روایت از امام صادق علیه‌السّلام است که می‌فرمایند مقصود از امانات آن افرادی از عائله که تحت تکفّل شما هستند که راجع به آنها شما چه می‌کنید؟ آیا تربیت صحیح نسبت به آنها انجام می‌دهید یا نه؟ البته این یکی از آن موارد امانات است.

راجع به این فقره شریفه که هرچه درباره آن توضیح داده شود باز جای صحبت دارد و به نحوی وسیع است که همه شوائب و جریانات زندگی انسان را می‌تواند شامل شود و در بر گیرد. مطالبی خدمت رفقا و دوستان عرض شد، دیگر مطلب هم قدری به درازا کشیده شد و صحبت راجع به مراتب مختلفه اخلاص قدری توسعه پیدا کرد. امروز قصد دارم اگر خدا توفیق دهد راجع به این مسئله مطلب را تمام کنیم. اگر چه مقداری هم فشرده باشد، راجع به این مسئله به نظر می‌رسد که مطلب تا حدودی مطرح شده است و بهتر است که به سایر فقرات شریفه این حدیث بپردازیم.

در جلسات گذشته عرض شد که مقصود از

بطلان که حضرت می‌فرماید: روزگارش را به بطالت نگذراند مقصود چیست؟ مراتب بطالت در توضیح این حدیث شریف بیان شد. عرض شد که مقصود از این فقره این نیست که انسان روزگار خودش را به عمل حرام بگذراند، آن دیگر جای بحث و سؤال ندارد. موقعیت تخاطب و مجلسِ بیانِ این حدیث، اقتضای این مورد را نمی‌کند؛ مثل اینکه یکی از دوستان، انسان با او ملاقات کند و بعد ایشان سؤال کند که ما چه کار کنیم که برای رشد و ترقّی ما مفید باشد؟ بنده بگویم شراب نخور، زنا نکن، دزدی نکن، از دیوار مردم بالا نرو! این خنده‌دار است. می‌گوید آقا ما که برای اینها نیامدیم صحبت کنیم، اینها مطالب بدیهی و روشن است و می‌دانیم، غیر از اینها چه دارید بگویید؟

یک روز خدمت رفقا عرض کردم که یکی از دوستان می‌گفت‌عده‌ای از علمای نجف و غیر نجف آمدند پیش مرحوم آقای قاضی و از ایشان تقاضای دستور کردند. ایشان فرمودند شما به آنچه که تا به حال از کتب و اخبار و سنن و روایات می‌دانستید عمل کردید که حالا مطلب جدید از من

می‌خواهید؟! بالاخره شما اهل فن هستید و اهل اطلاعید، نسبت به آنچه که در اخبار و احادیث وارد شده است کم و بیش اطلاع دارید. اینجا که آمدید برای چه آمدید؟ اگر آمدید آن مطالبی را که یقین به صحتش دارید، شما که به دیده شک به ما نگاه می‌کنید! شما که می‌گویید بعضی این را می‌گویند و بعضی آن را می‌گویند!

یکی از دوستان صمیمی‌مرحوم آقا که خاطرات صمیمیت و ارتباطات مرحوم آقا را با ایشان، بنده از دوران کودکی به یاد دارم، ایشان در بعضی از این کتاب‌ها بیان کردند. البته بنده اسمش را نمی‌اورم، ایشان اگر رفقا خوانده باشند در مراجعه به مرحوم آقای انصاری شک داشتند هرچه ایشان صحبت می‌کردند این شک و تردید از دل ایشان بیرون نمی‌رفت، که چه؟ که فلان شخص راجع به اینها این را می‌گوید و فلان آقا راجع به این‌گونه افراد این مطلب را می‌گوید. فلان شخص راجع به این طیف و این صنف این مسائل را مطرح می‌کند. خیلی جای تعجب است، واقعاً ما باید قدر این مکتبی که به ما به

میراث رسیده است بدانیم، این را خدمتتان عرض کنم رفقا! تنها مکتبی که فقط می‌گوید ببین و تعقل کن فقط مکتب عرفان است. تنها مکتبی که می‌گوید اول بفهم و کور و کر نباش، با فهم برو این مکتب عرفان است. در سایر موارد، هر چیز، حرف نزن! چشمت را ببند به تو مربوط نیست! بعداً می‌فهمی! آن دنیا می‌فهمی!

می‌گویند یک وقتی حسن صباح این آدم شیاد و حقه‌باز، رئیس فرقه اسماعیلیه داشت در کشتی می‌آمد، هوا طوفانی شد و این هم گفت: مردم خاطرتان جمع همه به سلامت به ساحل می‌رسید و هیچ گزندی به هیچ‌کس نمی‌رسد. رفیقی در آنجا داشت که گفت پدر سوخته! من که تو را می‌شناسم این کلک‌ها چیست؟ گفت: مسئله از دو حال خارج نیست، یا غرق می‌شویم که کسی نیست یقه ما را بگیرد یا اینکه به ساحل می‌رسیم می‌گویند این غیب می‌داند. این با همین حقه‌بازی‌ها سر مردم را کلاه گذاشت. این حرف نشان می‌دهد این شاکله چیست، این آدم چه آدمی‌است، اگر آدم زرنگی آنجا باشد تا چنین حرفی را بشنود تا ته قضیه را می‌خواند که این

چه موجودی است و این چه چیزی در نفسش می‌گذرد این چه چیزی در تخیلش قرار دارد.

این دنیا نشد آن دنیا، دیدید بعضی‌ها می‌گویند حالا آن دنیا می‌رویم می‌بینیم آن دنیا کی به کیست؟ فوقش آمد و گفت ندیدیم، می‌گوید برو بابا، ما خودمان هشتمان گرو هشتادمان است حالا بیاییم به حرف‌هایی که به تو زدیم جواب بدهیم، می‌خواستی گوش ندهی. با یک می‌خواستی گوش ندهی صاف‌راهش را می‌کشد و می‌رود! این یقینی است که می‌گویم به شما رفقا، تمام کسانی که این‌طور با آدم صحبت می‌کنند آن دنیا می‌روند دنبال کار خودشان و پشتشان را هم نگاه نمی‌کنند که چه گفتند و چه تعهدی دادند و چه تضمینی کرده‌اند و چه مسئولیتی! پس از حالا بفهمیم چه کار می‌خواهیم بکنیم.

آن مکتبی که می‌گوید تا نفهمیدی دنبال کسی نرو، تا نفهمیدی این مغزت را از این بسته بودن یک مقدار باز کن و نگذار بسته بماند آن‌وقت ببین دنبال چه کسی باید بروی و از چه کسی باید اطاعت کنی و در کجا باید قدم بگذاری و در کجا باید احتیاط

کنی؟ اگر یک فردی یک حرفی را زد فوراً نپذیری، اگر جریانی را دیدی تو هم داخل این جریان نشوی، این عقل را به کار بینداز، این مکتب مکتب عرفان است. لذا بارها خدمت رفقا گفته‌ام تنها مکتبی که می‌تواند با منطق و عقل، مساوی در یک جهت حرکت کند عرفان است، به یک میزان جلو برود این مکتب عرفان است.

حالا صحبت در این است ایشان می‌گویند شما که به ما شک داری، خب بلند شو برو تماشا کن و ببین و صحبت کن و مجالست و معاشرت کن و از نزدیک در ظروف مختلفه و در فراز و نشیب‌های زندگی صحبتش را در کنار هم قرار بده، در خوشی و ناخوشی او را تست کن، در گرفتاری و مصیبتی که برای او پیش می‌آید کیفیت صحبت‌های او را در کنار هم قرار بده، در مواضع مختلف مطالبی را که گفته می‌شود در پشت سر او و جلو او، تنقید، مدح، ببین اختلاف در گفتار و کیفیت در گفتار چگونه است؟ وقتی‌که مدحش می‌کنند چه قسم برخورد می‌کند و وقتی‌که مذمتش می‌کنند چه قسم برخورد می‌کند؟ در سرّ و علن او را بیازمای آنگاه هرچه عقلت حکم

کرد به مقتضای عقلت عمل کن خدا هم تکلیفی از تو نمی‌خواهد. او این را می‌گوید و دیگری این را می‌گوید، همین! تمام شد.

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام راجع به اخلاص می‌فرماید: طُوبیَ لِمَن أَخلَصَ لِلَّهِ العِبَادَةَ[1] **خوش به حال آن مؤمنی که عبادت خود را برای خدا خالص می‌کند. در جای دیگر دارد:** العمل للّه طوبی لمؤمن. **بعد به دنبال این مسئله سه مطلب را حضرت می‌فرمایند: اول اینکه** وَ لَم یشغَل قَلبَهُ بِمَا تَرَی عَینَاه **آنچه را که چشمش می‌بیند او را مشغول نمی‌کند. نفس او را به خود مشغول نمی‌کند. مسائلی را که در طول زندگی با او سروکار دارد و آنها را می‌بیند، ذهن او را مشغول نمی‌کند. وقتی‌که چشمش به یک منظره جاذبی می‌افتد دل در هوای آن منظر نمی‌سپارد. وقتی‌که متاعی را می‌بیند دل برای بدست**

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۱۶: عن علیّ بن أسباطٍ عن أبی الحسنِ الرضا علیه‌السّلام: أن أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام کان یقول: طُوبی لِمَن أخلَصَ لِلّهِ العبادةَ و الدعاءَ و لَم یشغَل قَلبَه بما تَری عیناهُ و لَم ینسَ ذِکرَ اللهِ. بما تَسمَعُ اذُناهُ و لُم یحزُن صَورَة بما أُعطِیَ غیُره.

آوردن آن متاع، حرکت نمی‌کند. الان فلان چیز کمیاب است فوراً بروم و بنای خود را بر این تجارت‌قرار بدهم چون این چیز در مملکت کم است من بروم این را قرار بدهم و دنبال این بروم. یک وقتی انسان می‌آید و طبق مسائل عادی کاری انجام می‌دهد یا می‌بیند چیزی کم است، این یک مسئله عادی است.

اما اینکه دلش را بر این بگذارد یک مطلب دیگر است‌ها، بروم! زود، تا می‌بینم موقعیت، موقعیت مناسبی است من سبقت بگیرم بر این مسئله از دیگران و خود را بر آن طعمه بیندازم و نگذارم این به دست دیگران برسد، این منظور امیرالمؤمنین است و الّا رفتن دنبال کار و کسب و مسائل، طبعاً هر کسی که می‌رود دنبال یک کار برای رفع نقایص و احتیاجات آن بلد و یا محیطی که در آن قرار دارد راجع به آن می‌رود دیگر. یک شخص عاقل به دنبال تحصیل آنچه که هست که نمی‌رود برای تحصیل نیازها و احتیاج‌ها می‌رود این طبیعی است و باید این کار را بکند، این کسب حلال است و مسئله‌ای نیست، نه! دنبال یک فرصت است تا یک موقعیتی به

دست آمد دل و دین را در هوای غلبه بر او بسپارد

این مقصود امام امیرالمؤمنین است که **وَ لَم یشغَل قَلبَهُ بِمَا تَرَی عَینَاه** یا یک مسئله جاذبی را می‌بیند فوراً برود و او را بگیرد تا اینکه به دست دیگران نیفتد. یا اینکه یک موقعیتی می‌خواهد پیدا کند موقعیت کار و منصب فوراً برود و آن مطلب را بگیرد و غلبه کند و خود را به آن مرتبه برساند و به آن منصب برساند تا اینکه این لقمه لذیذ و طعمه جاذب را دیگران تصاحب نکنند این از زمره این افراد نیست.

دوم حضرت می‌فرمایند: **وَ لَم ینسَ ذِکرَاللَه بِمَا تَسمَعُ أُذُنَاهُ** آنچه را که گوشش می‌شنود یاد خدا را به فراموشی نسپارد. فوراً یک چیزی می‌شنود پشت سرش یک مطلبی گفته‌اند، بهم نریزد. آرامش خود و طمأنینه را باید کسب کند و به دست بیاورد. حالت اطمینان باید بر او غلبه داشته باشد. حالت اعتماد و توکّل بر خدا باید بر او غلبه کند. تا یک مطلب خوشایندی به گوشش می‌رسد ذهنش را به آن سمت ندهد. تصور کند که این مطلب را نشنیده است و یا اینکه چنین مطلبی اتفاق نیفتاده، این مسئله مقدمه

می‌شود برای آن مطلبی که می‌خواهم امروز عرض کنم و با بیان این مطلب از این فقره فارغ می‌شویم. این کلام حضرت که چشمش آنچه را که می‌بیند دل به آن نسپارد. امر خود را به خدا واگذار کند آیا این طعمه نصیب او می‌شود یا نمی‌شود؟ شد که شد و اگر نشد، نشد. آنچه را که شنیده است یا درست است یا غلط است! چرا بر مطلبی که یک جاذبه ظاهری دارد دل خود را بسپارد؟ درحالتی‌که خبر از مسائل پشت پرده این مطلب ندارد، چرا؟ یک مرتبه خلافش برای انسان پیدا می‌شود و در اینجا انسان می‌بیند او باخته است چون مشیت و تقدیر الهی کار خود را می‌کند و به من و امثال من کاری ندارد.

سوم وَ لایحزُن صَدرَهُ بِمَا أُعطِی غَیرُه **از اینکه به یکی چیزی دادند دلش ضیق و تنگ و محزون و ناراحت نشود. یک شخصی به مقامی‌رسیده چرا این ناراحت بشود؟ یک شخصی به موقعیتی رسیده چرا این ناراحت شود و بگوید چرا به من داده نشده؟!**

این سه مطلب مطلبی است که شخص در مقام اخلاص یعنی در مقام عمل و کار، هنوز به مقام خلوص نرسیده و فعل و عمل این سه مطلب را باید

انجام بدهد و نسبت به او ممارست داشته باشد. حالا این شخص راجع به فلان مرحوم، فلان مطلب را گفته، تمام شد؟ دل ما برگردد؟ یا خودمان بلند شویم و برویم ببینیم. فلان شخص راجع به این‌گونه افراد فلان مطلب را گفته است، این مسئله تمام شد؟ یا تحقیق کنیم. فلان‌کس راجع به فلان شخص یک حرفی زده. یعنی واقعاً این‌قدر انسان، آن هم افرادی که در موقعیت تربیت و تزکیه و ارشاد و هدایت و علم و فهم و ادراک هستند، چگونه انسان می‌تواند تصوّر کند که چنین مطلبی صحیح باشد؟

من خودم به شخصه در تجربه‌ای که در طول مدت چهل سال با مرحوم والد رضوان اللَه علیه داشتم با اینکه نسبت به ایشان خیلی بیش از آنچه که سایر افراد در معیارهای خودشان و در ملاک‌های خودشان در استناد به افراد و تکیه به افراد، من بالاتر بودم و اتّکا و اعتماد و وثوق خودم به ایشان در مراحل بسیار بالاتر از سایر افراد و هم‌نوعان خودم به اشخاص بود، درعین‌حال اگر مطلبی از ایشان می‌شنیدم خودم هم پیگیری می‌کردم، چون ممکن

است در بعضی از اوقات اشتباهی از انسان سر بزند، خطایی از انسان سر بزند، غیر از بعضی از مسائلی که نسبت به واقعیت آن مسائل، نظر و دیدگاه ما نسبت به ایشان جور دیگری بود. ولی در مسائل عادی ممکن است یک مطلب اشتباه به گوش شخصی رسیده باشد و او در مقام تطبیق این حکایت با محکی نباشد و در مقام توجه به منشأ و واقعیت امر نباشد، در آنجا انسان باید تحقیق کند. ایشان وقتی کتاب می‌نوشتند، کتابشان را می‌دادند به من و بنده تصحیح می‌کردم، غلط در آن کتاب وجود داشت، حالا چون یک شخص ولی خدا است در نوشتجاتش نباید غلط وجود داشته باشد؟ حتماً باید همه نقطه‌ها و ویرگول‌ها باشد و همه عبارات باید صحیح باشد، گاهی اوقات یک مطلب علمی و حتی پزشکی در کتابشان نوشته‌اند بنده تا حدودی اگر اطلاع داشتم تصحیح می‌کردم. این‌طور نیست که به صرف اینکه یک مسئله و مطلبی از یک ولی خدایی سر می‌زند انسان در صورتی که دیدگاهش نسبت به آن مسئله به خصوص، نه آنچنان باشد که در بعضی از اوقات اولیای الهی در مقام تطبیق واقع هستند با عالم کثرت،

اگر به این کیفیت نباشد باید تحقیق کند. این‌قدر دایره عرفان دقیق و ظریف و محکم و معتدل و مطابق با عقل و اعتدال و منطق است. تا این حد این بزرگان نسبت به مسائل توجّه داشتند.

آن‌وقت انسان بیاید ببیند یک شخص دارد راهنمایی می‌کند که آقا بلند شو برو پیش فلان شخص، بگوید آقا دارند راجع‌به اینها فلان حرف را می‌زنند. دست شما درد نکند! همین! واقعاً ادراک انسان و برداشت انسان همین بوده است؟ این درس‌هایی که ما در طول سالیان سال خواندیم کجا رفته؟ آن مو شکافی‌هایی که در علوم مختلفه یک طالب و یک عالم دینی آن را انجام می‌دهد تا به نتایج برسد، تا به مغزای مفاهیم و معانی اخبار و احادیث برسد کجا رفته؟ آن دقت‌های کذایی در اصول برای رسیدن به بعضی از نتایجی که خیلی هم مبتلابه نیست ولی ماه‌ها و ماه‌ها وقت را می‌گیرد کجا رفته است؟ ای کاش کمی از بسیار از بسیار و از بسیارش را ما در آن مسائل حیاتی و مسائلی که مرگ و زندگی ما را و سعادت و شقاوت ما را تعیین می‌کند بکار

ببریم، کمی از آن بسیار را.

حالا مرحوم قاضی به اینها می‌فرمایند شما به آنچه را که تابه‌حال دیدید عمل کردید؟ اینها که دیگر حرف ما نبود که بگویید اینها درویش هستند، به جرم درویشی و تصوّف بیایید سراغ ما، اینکه دیگر حرف ما نبود. اینکه دیگر روایت امام علیه‌السّلام است اینکه اخبار و احادیث پیغمبر است، عمل کردید یا نکردید؟ اگر عمل نکردید اول بروید عمل کنید. می‌دانید این حرف یعنی چه؟ این حرف یعنی شما اعتقادی به خود مطلب ندارید. کلامی که امام صادق علیه‌السّلام به «عنوان بصری» می‌فرماید، حتماً باید امام صادق اینجا حضور داشته باشد به جای من، بنشیند، این مطلب را بگوید تا ما بپذیریم؟ نه، این مطلب در کتاب هست، اگر ما به امید روزی باشیم که امام صادق بیاید و روی منبر بنشیند و از او این مطلب را بشنویم تا بپذیریم او امام ما نیست، او امام توهّمی ماست و او امام تخیلی ماست، امام صادق می‌فرماید: من همین الان حضور دارم و در این مجلس هم حضور دارم همین‌که شما آمدید و دارید این روایتی که از من آمده را می‌خوانید و می‌شنوید

و تفسیر می‌کنید و فهم می‌کنید و دارید به آن عمل می‌کنید این حضور من است. این معنا، معنای اخلاص است.

اگر نظر رفقا باشد در جلسه قبل یا در دو سه جلسه قبل، این مطلب را عرض کردم، ما که به دنبال ظهور حضرت هستیم، ما که منتظر ظهور حضرت هستیم اگر به این امید زندگی کنیم و منتظر باشیم که حضرت بیاید و بنشیند و در کنار ما صحبت کند آن وقت ما مطلب را بپذیریم او امام زمان ما نیست و ما منتظر نیستیم. او یک فرد عادی است، ما در آن صورت به قیافه امام علیه‌السّلام توجه کردیم نه به شخصیت امام، به سیمای امام توجه کردیم نه به باطن و حقیقت امام. لذا اگر امام زمان بیاید، حالا حضرت که از نظر ظاهری آن‌گونه که گفتند ما که ندیدیم، از نظر ظاهری که سیمای حضرت هم سیمای معتدل و جاذبی است، حالا اگر امام زمان علیه‌السّلام بیاید، چندان هم از یک سیمای جاذب‌برخوردار نباشد، تا حضرت را می‌بینیم یک‌دفعه می‌رویم عقب! این است؟ این امام زمان است؟ بعد هم می‌گوییم خب

دیگر شده است دیگر!!

اینها خنده ندارد رفقا، اینها واقعیت است، باید توهّمات را از ذهن خودمان بیرون کنیم، اینها تخیلات است. آن افرادی که در اشعارشان برای امام حسین و غیر امام حسین، اشعار عاشقانه و اینها می‌سرایند و یک مشت جوان‌ها را دنبال خود می‌کشانند، اینها نمی‌دانند که این نحوه مدح کردن، مذمّت امام و اهانت به ولایت و شخصیت امام علیه‌السّلام است. اولًا این‌طور نبوده که سیمای امام حسین علیه‌السّلام از همه زیباتر باشد، نخیر سیدالشّهدا یک صورت معمولی داشته است، امام حسن مجتبی صورتشان زیبا بود ولی صورت سیدالشّهدا یک صورت معمولی بود، حالا ما بیاییم شخصیت جاذب مقام ولایت را که عالم ملک و ملکوت و لاهوت و جبروت و مادون اراده و مشیت پروردگار را در همه عوالم مجرّد و ماده، استیعاب کرده، در یک قالب صورت زیبا که هرکه می‌بیند خوشش می‌آید و فریفته می‌شود و عاشق می‌شود و دنبالش راه می‌افتد در این قالب می‌آییم این را مطرح می‌کنیم و بیان می‌کنیم، این معرفی امام است؟ این

اهانت به امام است، این کوبیدن امام است، از بین بردن واقعیت امام علیه‌السّلام است.

اگر مردم بیایند ببینند این امام زمانی که این همه ... البته الحمدلله نقاش‌ها عکس امام زمان را نمی‌کشند، او دیگر غایب است و الّا عکس امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین، از این عکس‌های من‌درآوردی و مزخرف و چرت و پرتی که هرچه سعی بکنند و ابروی کمانی و بینی قلمی دهند و لب کذا و صورت را بیارایند و بعد هم انسان آن عکس را قاب کند و بگذارد آنجا، آن چه عکسی است؟ عکس چیست؟ این خرافات چیست؟ عکس امام گذاشتن یعنی چه؟ این عکس‌ها خلاف شرع است، گذاشتنش خلاف شرع است، حتماً انسان باید عکس امام را بگذارد آنجا و بگوید این امام حسین است بچه انسان نگاه بکند بگوید این امام حسین است. کجا امام حسین و پیغمبر این هستند کجا امام سجاد این است؟ اینها همه تخیلات است.

در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه یک شب زنگ در منزل به صدا درآمد ظاهراً شب بیست و نهم

صفر بود یا شب بعد از شهادت امام رضا علیه‌السّلام همین‌که در زدند من با مرحوم آقا در حیاط بودم، بدون اطلاع قبلی، مرحوم آقا فرمودند این افراد را ببر بالا و پذیرایی کن و به آنها محبت کن و صحبت کن ولی من با آنها ملاقات نمی‌کنم. ما رفتیم دیدیم دو خانم هستند و دو تا مرد هستند و آمدند می‌خواهند آقا را ببینند. گفتم بفرمایید بالا، رفتم و نشستم و با آنها گرم گرفتم و صحبت کردم. گفتم شما قبلا تماس گرفته بودید که بیایید اینجا؟ گفتند نه! تماس نگرفته بودیم. گفتم مقصودتان چیست؟ یکی از آن افراد گفت من عکس امام زمان علیه‌السّلام را کشیدم می‌خواهم این را به آقا نشان بدهم.

گفتم کسی شما را اینجا فرستاده است؟ یک مرتبه ساکت شدند، گفتم فلان‌کس فرستاده؟ گفتند بله. گفتم عکس را بدهید. عکس را گرفتم و آوردم به آقا نشان دادم گفتم اشخاصی هستند با این خصوصیات ظاهراً تحصیلاتشان هم در این دانشکده هنرهای زیبا بود اینها عکس امام زمان را کشیده‌اند و می‌خواهند ببینند واقعیت دارد یا نه؟ فرمودند ببینم، تا باز کردند فرمودند برو بده به آنها،

مؤدبانه و خلیق و بگو او این‌طور نیست که هر کسی بتواند ادراک کند، شاید اینها تخیلات و توهمات باشد، مخصوصاً افرادی که در این رشته‌ها کار می‌کنند طبعاً بیشتر در چنین زمینه‌هایی آمادگی دارند، و ممکن است زمینه‌ایی برای این‌گونه تخیلات وجود داشته باشد. آمدم و مقداری صحبت شد گفتم نه این عکس نیست و شما هم به دنبال این مطلب نباشید. مهم این است که انسان به دنبال راه آن حضرت باشد. گفتم اگر حضرت الان بیایند و در کنار شما بنشینند و صحبت کنند شما چه درخواستی از ایشان می‌کنید؟ چه می‌گوییم؟ حرفی را که حضرت می‌زنند این است که شما که ادعای تشیع ما را می‌کنی همان‌طوری باش که مورد رضای ماست، این حرف را نمی‌زنند؟ خب بسم اللَه، همین الان همان‌طوری باش که مورد رضای ما هست، چرا حتماً باید مرا ببینی؟ چرا تا من نباشم حرف مرا نباید بشنوی؟ چرا حتماً باید حرف را از دهان خود من بشنوی تا بپذیری؟ بله یک وقت یک حرف مشکوک است انسان به مقتضای قاعده باید عمل کند. ولی

اینکه حتماً باید ببیند و حتماً باید بنشیند، این کار، کار عوام است. این کار، کار آن شخصی که می‌خواهد روح خود و سرّ خود را متصل به روح و سرّ و ضمیر امام زمان خودش قرار بدهد نیست. او در یک آن، امام را از خود جدا نمی‌بیند من واقعاً رفقا الان که دارم این حرف را به شما می‌زنم از خودم شرمنده‌ام بی‌رودربایستی، صادقانه می‌گویم این حرف را می‌دانم درست است و روز قیامت هم پایش می‌ایستم ولی خودم عامل به آن نیستم، ما باید روش خودمان را آن‌طوری که منطق عرفان و توحید الهی به ما یاد می‌دهد قرار دهیم.

مگر امام در همین روایات نیامده؟ این حرف، حرف درویش‌هاست؟ یعنی ائمه همه صوفی هستند؟ این که حرف روایات است! اینکه امام علیه‌السّلام می‌فرماید: هیچ چیزی نیست الا اینکه ما از آن اطلاع داریم، این حرف درویش‌ها و صوفی هاست یا نه؟ آنکه امام علیه‌السّلام می‌فرماید **نزّلونا عَن الرُّبُوبِیة و قُولُوا فینا مَا شِئْتُم**[1]، ما را خدا ننامید و

[1] منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه ۲، ص ۳۳

هرچه می‌خواهید اسم ما را بگذارید، فقط خدا نگویید، ما به هر کجا برسیم و در هر کجا باشیم عبدیم و او معبود، و همین ما را بس، در هر مرتبه‌ای باشیم ما مخلوقیم و او خالق، در هر منزله‌ای باشیم ما متأثریم و او مؤثر، ما مسببیم و او سبب، ما مخلوقیم و او اله، این مسئله است. و بعد هرچه می‌خواهید درباره ما بگویید و خودشان هم مگر ثابت نکردند؟ مگر اصحاب ائمه خدمت امام علیه‌السّلام می‌رسیدند امام علیه‌السّلام مگر از ما فی الضمیرشان خبر نمی‌داد؟ این مطالب آن‌قدر ریخته که دیگر انسان نمی‌داند از کجا شروع کند و کدام را بگوید؟ مگر از قبل و بعد و آینده و همه چیز نمی‌گفتند؟ مگر امیرالمؤمنین و امام سجاد و امام باقر نمی‌گفتند، شخص آمده درب منزل موسی بن جعفر علیه‌السّلام یک نیت سوئی کرده، هنوز وارد نشده حضرت می‌فرماید: **لَا أُمَّ لَكَ**[1] مادر تو را نزاید این چه نیتی بود

---

[1] الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۷۲: رُوِیَ عن أبی الصلاح الکِنانی: قال ضِرتُ یوماً إلی باب أبی جعفرٍ الباقر علیه‌السّلام فَقَرَعتَ البابَ فَخَرَجَت

که کردی؟ این معلوم است که امام است! اینکه دیگر شکی در آن ندارد انسان، گرچه بگذریم از اینکه یک عده مدعیان علم و از همه جهال جاهل‌تر، سنی‌ها آمده‌اند و علم ائمه را اعتراف کرده‌اند آن‌وقت در میان ما عده‌ای درآمده‌اند که علم امام را انکار می‌کنند، این دیگر خیلی واقعاً جای مزاح و تفنن و فکاهی دارد.

شما کتاب ابن جوزی را مطالعه کنید، ینابیع‌المودة[1] سلیمان قندوزی را ببینید در آن راجع به علوم و مطالب غیبی که از ائمه رسیده است به چه مرتبه ای است،

إلیَّ وَصیفَتٌ ناهِدٌ فَضَرَبتُ بِیَدِی إلی رَأسِ ثَدیِهَا و قلتُ لَها قُولی لِمَولاكَ إنّی بالباب فَصاحَ مِن آخِرِ الدارِ ادخُل لا امَّ لكَ، فَدَخَلتُ و قلتُ یا مولایَ وَ اللهِ ما قَصَدتُ رِیبةً و لا إرَدتُ إلّا زیادةً فی یقینی، فقال: صَدَقتَ لَئِن ظَنَنتُم أنَّ هذه الجُدرانَ تَحجُبُ أبصارَنا کما تحجُبُ أبصارکم إذَن لافرقَ بیننا و بینکم فإیّاکَ أن تُعَاوِدَ لِمِثلِها.

[1] ینابیعُ المَوَدّة لِذَوی القُربی (چشمه‌سار دوستی و محبت به ذوی‌القربی) کتابی درباره زندگانی اهل بیت پیامبر اسلامصلّی الله علیه و آله و سلّم، فضایل آنان و ارزش مودت ایشان به خصوص حضرت علیعلیه‌السّلام، نوشته سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (متوفای ۱۲۹٤ ق) از عالمان اهل سنت حنفی مذهب در قرن سیزدهم هجری.

روایاتی که از پیغمبر راجع به علوم ائمه نقل شده، اعترافاتی که سیوطی کرده راجع به علوم ائمه، مطالبی را که شافعی آمده گفته، یکی از ائمه اربعه اهل تسنن راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، اشعاری که گفته، این ابن ابی الحدید مطالبی را که راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گفته، اینها همه اعترافات علمای اهل تسنن است، آن‌وقت در میان ما کسانی می‌گویند نه! چه کسی گفته است؟ امام که علم غیب نداشته است .. .. وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ ... الأعراف، ۱۸۸ اگر من علم غیب داشتم زندگیم زندگی خوبی بود. یعنی این‌قدر انسان باید نفهم باشد که اصلا معنای آیه را نمی‌داند راجع به چیست؟ آن لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ در مقام بشریت است؛ یعنی پیغمبر می‌گوید اگر من یك بشر بودم این علم غیب من باعث تجمع و ازدیاد و بهترشدن زندگیم بود. اما آن آیه دیگر که می‌فرماید عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً* إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ ... الجن، ٢٦ و ٢٧ را فراموش کرده است.

این موقعیت امام علیه‌السّلام است. در مکتب

توحید و عرفان این را به ما یاد می‌دهند که امام علیه‌السّلام از خود شخص شما به شما و به افکار شما نزدیک تر است، این برای مکتب توحید است. امام علیه‌السّلام در کنار و جنب شما و مواظب شما است. آن‌قدر که من از مرحوم پدرم راجع به این مسئله مطلب دارم قابل شمارش نیست، چه برسد حالا امام زمان علیه‌السّلام. نشستم با ایشان یک مرتبه می‌بینم یک مطلبی گفتند و خبری می‌دهند.

در یک ملاقاتی که ما با حضرت آیة اللَه خامنه‌ای در مشهد بعد از فوت مرحوم آقا داشتیم که ایشان می‌خواستند دیدنی از ما باشد، ما رفتیم خدمت ایشان، خیلی متأثّر بودند از این قضیه‌ای که اتفاق افتاده، اتفاقاً ایشان به ما فرمودند: همان‌طوری که والد شما راجع به استادشان کتابی نوشتند بر شما هم لازم است که راجع به ایشان کتابی مثل روح مجرد بنویسید. البته هنوز ما موفق نشدیم ان‌شاءاللَه امیدواریم که در طی همین نوشتجاتی که در اسرار ملکوت هست گوشه‌ای از آنچه را که دیدیم و شنیدیم و تجربه کردیم و بر اساس محدودیت ذهنی و نقصان فکر و سعه خودمان بتوانیم تا حدودی این

مطالب را برای دوستداران مکتب اهل بیت و سوختگان حریم ولایت، برای آنها مسئله را بیان کنیم. ایشان این مسئله را فرمودند، گفتند من قطع دارم والد شما راجع به مسائل غیبی اطلاع داشتند، چون در ملاقات‌هایی که من با ایشان داشتم، ایشان گاهی اوقات مطالبی را می‌گفتند که غیر از من و خدای من کسی از آن مسائل خبر نداشت. این حرف، حرف یک آدم عالمی است یک آدم درس خوانده این حرف را می‌زند آدم جاهلی که نیست.

حالا ما راجع به امام علیه‌السّلام این قدر قائل نیستیم؟ ما راجع به امام علیه‌السّلام معتقد نیستیم؟ کی می‌داند؟ علم غیب را چه کسی می‌داند؟! علم غیب را فقط خدا می‌داند! چه نتیجه‌ای می‌گیریم و چه فایده‌ای دارد؟ گیرم که آمدیم و این چرت‌وپرت‌ها را هم گفتیم، خودمان را خراب کردیم، دست از عناد و غرض برداریم. امام چیز دیگری است و در یک افق دیگری است. امام رضا علیه‌السّلام می‌فرماید: اوهام عقول شما یعنی عقول شما همه وهم است عقل نیست، کی می‌تواند به مقام

امامت و ولایت برسد؟ دست بردارید از این صحبت‌ها.

پس باید به آنچه را که انسان می‌رسد اطمینان داشته باشد، عمل باید بکند. این مقام، مقام اخلاص است. همان‌طوری که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید: در عملی را که انجام می‌دهد، غیر خدا در آن عمل نباید شریک باشد، غیر خدا در آن عمل نباید دخیل باشد. در تمام اعمال، انسان‌قبل از انجام دادن، در حین انجام دادن. حضرت فرمودند: وَ لَم یشغَل قَلبَهُ بِمَا تَرَی عَینَاه آنچه را که چشمش می‌بیند دلش را مشغول نکند، آنچه را که گوشش می‌شنود یاد خدا را فراموش نکند، آن هدفی را که در مقابل چشمش قرار داده است آن نشانه به این طرف و آن طرف نگذارد برود، یک هدف را در ذهن داشته باشد و بیاید و در همان هدف بنشیند.

اینهایی که هواپیما را حرکت می‌دهند اینها چکار می‌کنند؟ هدف رسیدن در فلان جاده و باند است، بیاید، آنجا بنشیند در فلان شهر، اول آن باند را در نظر نمی‌گیرد، اول نقطه اش را از نقطه نظر جغرافیایی با فلان کشور تنظیم می‌کند. خط مسیر را

طبق آنچه که برایش تعیین شده حرکت می‌دهد و راه می‌رود تا می‌رسد به آن کشور، وقتی به آن کشور رسید آن شهر را تعیین می‌کند درجه را می‌گذارد روی طول و عرض جغرافیایی آن شهر، قبل از اینکه به آنجا برسد، سی کیلومتر قبل از اینکه برسد، آن نقطه‌ای را که باید بنشیند درجه را روی آن تنظیم می‌کند، یک درجه این طرف و آن طرف نمی‌گذارد برود، وقتی‌که نزدیک هشت کیلومتری رسید تازه باند را تعیین می‌کند و درجه را می‌آورد روی باند، وقتی‌که آمد در مقابل قرار گرفت آن‌وقت معلوم است که باید روی آن باند بنشیند، حتی اگر دو باند در کنار هم باشد روی چپی نمی‌تواند بنشیند چون باند راست و باند چپ دو فرکانس مختلف دارد. اینجا کسانی هستند و لابد اطلاع دارند اگر اشتباه می‌کنم بفرمایید درست است! می‌آید درجه را می‌گذارد، دقیق می‌آید، حتی اگر پرده را هم بیندازند و بیرون را هم نبیند از همان درجه می‌آید و می‌نشیند، این می‌شود شیعه امیرالمؤمنین. از یک کشور در آن طرف نیمکره زمین می‌آید در آنجا دقیق

می‌نشیند، این شیعه است، امیرالمؤمنین می‌گوید آن شاقولی که برایت در نظر گرفتم، خدا را در ذهنت هست، آنچه را که خدا در ذهنت است تا خواست درجه این طرف و آن طرف برود بیاور و درستش کن. تا خواست مقداری باد بیاید تکان می‌دهد برگردان، حرکت را درست کن که دقیق بیایی و آنجا بنشینی.

مرحوم قاضی یک وقتی در مسجد کوفه رفته بودند به همت خودشان و وسائطی که از تبریز آمده بودند یک مبلغی در اختیار ایشان قرار دادند دستشویی و وسائل راحتی و حمام ساخته بودند برای زواری که می‌آمدند در مسجد کوفه بیتوته می‌کردند. وقتی‌که تمام شد روز آخر آمدند دیدند برداشتند کاشی گذاشتند در آن بالا که این بنا به همت و اهتمام حضرت آیة اللَه حاج سید علی قاضی به اتمام رسید در سنه فلان. این مرد، مرد الهی است اینکه دنبال هوی نیست، اینکه دنبال اسم نیست، این فرار می‌کند نه اینکه بدش می‌آید. آن‌چنان غضب و آن‌چنان عصبانیت بر ایشان غلبه کرد که کلنگ، تیشه را برداشتند و کوبیدند زدند و کاشی‌ها را خرد کردند،

نگفتند بکَنید، به اینجا نکشید. چنان کوبیدند زدند و از نردبان بالا رفتند و یک یک تمام این کاشی‌ها را خرد کردند و ریختند زمین، وقتی ریختند زمین، بَه، شروع کردند خندیدن و شعف، اینها تظاهر نبوده! حالش این‌طور بوده یعنی وقتی‌که ریخت زمین کیف کرد، به به حالا یک چیزی شد و حالا کیف دارد، اسمم را گذاشتید آن بالا؟! نام من را گذاشتید آن بالا؟! این یک مکتب. مکتب دیگر تا اسم آن بالا نگذارید من نمی‌دهم! میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان که هیچی بلکه تا عرش اعلی است! این را می‌گویند اخلاص عمل.

اگر می‌خواهی وقتت به بطالت نگذرد اگر می‌خواهی کارهایت این‌طور نباشد. حالا مرحوم قاضی که این کار را انجام داده آیا واقعاً اگر این اسم بود ناراحت می‌شد؟ نه اصلا ناراحت هم نمی‌شد، طوریش نمی‌شد. ولی می‌خواهد اصلا در مقابل او اسمی‌از خودش نباشد. تا این حد می‌خواهد مراعات کند. الان رفقا می‌خواهیم کم کم برسیم به آن مرتبه آخر می‌خواهد اصلا در مقابل او اسمی‌نباشد، نه

اینکه اگر اسمی بود ناراحت شود، برایش تفاوتی نداشت. حالا اگر فردا می‌آمدند و می‌گفتند این کاشی‌هایی که شما دیروز دیدید یک نفر آمده آنها را کنده، می‌گفتند خدا خیرش بدهد. ولی این عصبانیت ایشان برای این است که چرا در قبال «او» باید اسمی باشد، اصلا من که هستم که باید اسمم آنجا باشد. ناراحت بشوم یا نشوم! اصلا من که هستم؟ من اصلا چه رقمی هستم که باید اسم مرا بالای در مسجد کوفه بگذارید؟ جایی که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است! دست شما درد نکند. جایی که محراب امیرالمؤمنین است، مجسمه خلوص و مظهر نازله اسماء و صفات الهی در اینجا بوده است، حالا می‌خواهید اسم ما را اینجا بگذارید! اینها نکته‌هایی است که این گروه به ما یاد داده‌اند اینها را ما جای دیگر پیدا نمی‌کنیم، امثال مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه و مرحوم آخوند همدانی و مرحوم انصاری و مرحوم حداد و مرحوم آقا و امثال مرحوم علامه طباطبایی رضوان اللَه علیهم، ما این مطالب را در این افراد می‌یابیم، این نحوه عمل را در این افراد پیدا می‌کنیم.

ممکن است بعضی‌ها بر حسب ظاهر بگویند نه آقا، اسم نباشد ولی در باطن، اگر آمدند فردا یک اسم دیگری را گذاشتند هم تغییر نمی‌کنی؟ شما اینجا را ساختی، بیایند و بگویند این حسینیه و این مسجد به اهتمام و سعی و بذل توجه فلان شخص و فلان تاجر و خدمتگزار انجام شده است. آن موقع هم فرقی نمی‌کنی؟ اگر فرقی نکردی که جای امیدواری هست، البته همیشه هست، ما نمی‌خواهیم ناامید کرده باشیم، خدا رحمتش رحمت واسعه است و این هم مهم نیست که الان ببینیم این مطالبی که به گوش ما می‌رسد، ما اهل این حرف‌ها نیستیم، راه زیاد است،

... ❊❊❊ با کریمان کارها دشوار نیست[1]

راه راهی است که خدا باز کرده است، مرحوم آقا می‌فرمودند ما سفره را باز کردیم چرا نمی‌آیید بنشینید؟ سفره باز شده است.

این عملی را که انسان انجام می‌دهد این عمل

---

[1] مثنوی معنوی، دفتر اول:

تو مگو ما را بدان شه بار نیست ❊❊ با کریمان کارها دشوار نیست

باید ببیند که چند درصدش خالص است؟ مقدارش چقدر است؟ در خودش غور کند تفحص کند. انجام می‌دهیم عمل را، عمل به نظرمان عمل خیر است. تألیف می‌کنیم کتاب می‌نویسیم، به به راجع به این مسئله کتاب نوشتیم مشکلی از مشکلات را حل کردیم، معضلی از معضلات را گشودیم، تابه‌حال این مطلب گفته نشده تابه‌حال این مطلب نوشته نشده، دلمان شاد و خرسند از اینکه این مسئله توسط ما انجام گرفته، گیر اینجاست، خیال می‌کنیم، فلان کار را انجام می‌دهیم، فلان قدم خیر را بر می‌داریم.

یک دفعه مرحوم آقا به یک نفر گفته بودند که شما باید عمامه بگذارید. من از ایشان سؤال کردم این مطلبی را که شما به ایشان گفتید به عنوان یک دستور است؟ ایشان فرمودند من این مطالب را نمی‌فهمم، ایشان باید عمامه بگذارد، راهش همین است. گفتم متوجه شدم. در صحبت‌هایی که با آن فرد می‌شد گفتم آقا جان این را که برای شما گفتند. می‌گفت نه مسئله این‌طور است، ما مطلب را بهتر می‌فهمیم، اجتماع الان این اقتضا را می‌کند بدون عمامه بیشتر می‌شود کار کرد غیر معمم بهتر می‌تواند

چه کند. غیر معمم الان در اجتماع حرفش را بهتر می‌پذیرند، نسبت به معممین مسائل و حساسیت‌هایی هست سوءظن‌هایی بوجود آمده. چند ساعت، در نهایت گفتم آقا جان! شما می‌خواهی برای که کار کنی؟ می‌خواهی برای خودت کار کنی یا برای خدا؟ اینجا دیگر مفرّی نیست آیا این مقدار قبول داری مطلبی را که آقا گفته روز قیامت می‌تواند از عهده سؤال و جوابش بر بیاید یا نه؟ اگر نمی‌تواند پس برو دنبال کارت. چون ایشان یک آدمی‌است که نمی‌تواند دنبال حرف‌هایش را آن طرف بگیرد. نمی‌تواند مسئولیت حرف‌هایی که در این دنیا می‌زند بپذیرد و در آن طرف جواب بدهد و چنین آدمی را برای چه برویم دنبالش؟ مگر بیکاریم؟! مگر احمقیم؟! خب برویم دنبال کار خودمان، این را که نمی‌توانی قبول کنی، گفت نه، گفتم ایشان فردی است که اگر حرفی بزند می‌تواند در قبال خدا بایستند و مسئولیتش را به عهده بگیرد. اگر ایشان این حرف را زده پس مسئولیتش را می‌تواند به عهده بگیرد، شما دیگر چه جوابی دارید؟

گفتش که فلانی نفسم نمی‌گذارد. گفتم خدا خفه‌ات کند هشت ساعت است سر مرا بردی، از اول می‌گفتی، من که می‌دانم از اول قضیه چیست؟ برای چه؟ تا الان هم همین است و هزار سال هم بگذرد تا این عمامه نگذارد فایده ندارد، این است قضیه.

حالا کار می‌کنیم کتاب می‌نویسیم و دین را تبلیغ‌می‌کنیم، همه درست، نمی‌خواهم بگویم اینها باطل است، ولی تمام اینها در این حد ما را نگه می‌دارد نه بیشتر، بالاتر نمی‌آورد در همین حد ما را نگه می‌دارد این طرف می‌رویم، این گوشه و آن گوشه، دور می‌زنیم، کنار این ستون می‌نشینیم و می‌ایستیم ها!، دیگر طبقه دوم و سوم و چهارم نمی‌رویم و در همین‌جا می‌مانیم، این مسئله مسئله اخلاص است.

گاهی اوقات نفس می‌آید و مطلب را برای انسان جلوه می‌دهد، نه گاهی اوقات! همه اوقات، همه ما گرفتاریم از خود بنده گوینده تا رفقای عزیز که قطعاً از ما جلوتر هستند ولی همه باید سعی کنیم، عرض کردم با کریمان کارها دشوار نیست. با توکل بر خدا و عنایت امام علیه‌السّلام که از پدر و مادر به ما

نزدیک‌تر و محب‌تر و دلسوزتر ما را رها نمی‌کند ان‌شاءاللَه. ولی یک قدم می‌خواهد. این جور اگر انسان بنشیند و نفس خود را به محاسبه بکشاند فکر کند و حساب برسد، در کارهایی که انجام می‌دهد اگر این‌طور باشد امام علیه‌السّلام کمکش می‌کند، امام زمان برای چه زنده است؟ امام زمان برای همین زنده است که یک دلسوخته‌ای بگوید یا صاحب الزمان می‌خواهم این کار را انجام بدهم حضرت می‌فرماید: لبیک! می‌کشاند! آن حالی که برای ما پیدا می‌شود کشش امام است، از آنجاست، بدون آنجا سر سوزنی امکان حرکت نیست، سر سوزنی هر کس رفته بیاید پیش من، سر سوزن امکان حرکت نیست، همین، همین‌که می‌خواهیم قدم برداریم آن شوقی که احساس می‌کنیم از آنجا می‌آید. کشش از آنجا می‌آید. از این مرتبه آمدیم به کجا می‌خواهیم برسیم؟ به مرتبه ای که در آنجا اصلا دیگر خود نباشد، این مرتبه دیگر مرتبه عالی است.

از امام صادق علیه‌السّلام راجع به این آیه سؤال می‌کنند، آیه راجع به حضرت ابراهیم علیه‌السّلام

است ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ آل‌عمران، ٦٧ این معنای حنیف و مسلم چیست؟ حضرت می‌فرمایند: **أی خالصاً مخلَصاً لا یکون فی قلبه الا الله**[1] کسی که به مقام خلوص رسیده و به درجه اخلاص رسیده؛ یعنی از مقام عمل رد شده است و دیگر در آنجا خود را در قبال خدا نمی‌بینید. بنده وقتی‌که می‌خواهد اطاعت مولا را بکند برای چه اطاعت مولا را می‌کند؟ برای اینکه می‌خواهد کاری را انجام بدهد حالا صرف نظر از آنهایی که بنده فراری و عبد آبق و از مسئولیت و تحت اطاعت مولا فرار می‌کنند به آنها مطلبی نیست نه! کسی که می‌خواهد عملی را انجام بدهد برای رضای محبوب خود، برای چه؟ برای اینکه محبوب او خوشش بیاید، فقط هم قصدش محبوب است دیگر، این بالاترین است و همه آرزوی ما این‌است.

---

[1] عین این عبارت در مجامع روائی پیدا نشد. در وسائل الشیعه، ج ١، ص ٦٠ آمده: خالصاً مخلصاً لا یشوبه شیءٌ.

شما کاری برای رفیقتان انجام می‌دهید که رفیقتان خوشش بیاید. از شما اظهار رضایت کند کاری انجام می‌دهید برای پدرتان که از شما اظهار رضایت کند، همین، برای دنیا هم انجام نمی‌دهید فقط برای رضایت مادرتان احترام به والدین از اوجب واجبات است، مرحوم آقا می‌فرمودند: آن کسی که به والدینش احترام نگذارد راه صعود به پروردگار برای او بسته است، امکان ندارد کسی این راه را با نارضایتی والدین بخواهد طی کند. خیلی مسئله، مسئله مهمی است چه والدین مسلم و مسلمه باشند و چه نباشند، چه شیعه باشند چه نباشند چه مسلمان باشند یا مسیحی باشند یا زرتشتی باشند یا بی‌دین باشند، تمام اینها همه به کنار، احترام به والدین واجب است برای خدا انجام می‌دهد. انسان عملی را انجام می‌دهد برای خدا که رضایت خدا را جلب کند احساس کند این کار، کاری است که برای خدا بوده خودش را در کفه ترازو بگذارد و در معیار و سنجش خود را بیازماید. نگاه کند ببیند عملش برای خدا بوده و احساس رضایت کند. اما از اینجا که بخواهیم

حرکت کنیم به یک جایی می‌رسیم که آن مقام، مقام اخلاص است و در آنجا دیگر عبد و خدایی وجود ندارد، دیگر کاری که بنده می‌کند دیگر این نیست که خدا راضی باشد دیگر اصلا خود را نمی‌بیند و خود را اصلا احساس نمی‌کند. البته این مرتبه داردها، حالا باید با عنایت خدا، خدا باید دستگیری کند. دیگر در آنجا مقام، مقام اخلاص است، انسان احساس می‌کند آلتی و وسیله‌ای بیش نیست، همین و تمام شد. اینکه کاری کند که خدا رضایتش به دست بیاید، امام رضایتش به دست بیاید، این هم کنار می‌رود. آنجا فقط خدا می‌ماند و بس، آنجا فقط ولایت است و بس، نه اینکه این بخواهد برای ولایت کار کند برای امام کار کند و قصدش هم اخلاص است در این حرفی نیست. حتی اگر برای امام کار کرد و به نام دیگری درآمد آن اشکالی ندارد

خدا رحمت کند مرحوم چمران را، مرحوم آقا یک وقتی راجع به ایشان می‌گفتند ایشان شخصی است که اگر یک کاری را انجام بدهد به اسم دیگری طوریش نمی‌شود. من یک چنین تعبیری از ایشان شنیدم و یک انسانی است که می‌خواهد مخفیانه

کاری را انجام دهد خدا رحمت کند خیلی ما از این افراد کم داریم این خیلی مقام خوبی است که انسان کاری را که می‌خواهد انجام دهد قصدش قصد اخلاص است و برای خداست ولو به اسم دیگری. ولی نه! مقام اولیاء این است که انسان اصلا خود را نمی‌بیند تا برای کسی بخواهد کاری کند یا نکند، این همان است که لا یکون فی قلبی الا اللَه یعنی خود می‌رود کنار و خدا می‌آید این را می‌گیرد. این شخص می‌شود ولا یدع ایامه باطلا این شخص دیگر روزگارش را به بطالت نمی‌گذراند این است، که انسان برسد به یک حدّ و مرحله‌ای و وضعیتی که دیگر اصلا خود را نبیند، دیگر احساسی نکند دیگر اختیاری نبیند.

مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه می‌فرمودند من خودم‌در آن جلسه بودم که ایشان صحبت می‌کردند من حالی دارم که می‌بینم همین بچه شیرخواره دو ماهه این به همین مقدار اختیار دارد که اراده می‌کند مادرش را بگیرد و از مادر استرزاق کند، این حال و اختیار را حتی من در خودم نمی‌بینم. یک

چنین شخصی که این اراده و اختیار را در خود نمی‌بیند آن وقت می‌خواهد کار را برای که انجام بدهد؟ برای خدا؟ این کسی نیست و شخصی نیست. نباید بگوییم حالا به اینجا کی می‌رسیم؟ نه، اول ما شروع کنیم از مقام اخلاص تا ان‌شاءاللَه توفیق الهی نصیب بشود تا به اینجا برسیم، حد را باید لحاظ کنیم و نباید ناامید باشیم.

یک وقتی در مشهد زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه، عصر جمعه‌ای بود، بعد از دعا ایشان مفاتیح را به من دادند و گفتند راجع به بعضی این فقرات توضیح دهید. ما شروع کردیم به صحبت کردن، ظاهراً فقرات بعضی راجع به اخلاص و خلوص و اینها بود. من در آنجا یک مثالی زدم، گفتم: یک وقت یک شخصی می‌آید مشهد برای زیارت، می‌رود و حضرت را زیارت می‌کند، مراتبی دارد حضرت با بزرگواری خود انسان را می‌پذیرند و قبول می‌کنند، انسان ثوابی می‌برد و خود را در تحت ولایت امام علیه‌السّلام داخل می‌کند. این هم رفقا بدانیم وقتی می‌رویم زیارت امام علیه‌السّلام، خیلی‌ها سؤال کردند که به چه نیتی برویم و از امام چه بخواهیم؟

گفتم زیارت امام که نیت نمی‌خواهد می‌رویم زیارت و تمام شد، دیگر برویم که از امام چیزی بگیریم، این داد و ستد است و سالک این کار را انجام نمی‌دهد. سالک می‌رود زیارت امام علیه‌السّلام همین، یابن رسول الله! آمدم شما را زیارت کنم همین، تمام شد، خود حضرت دیگر می‌داند که قضیه و مسئله چیست؟ می‌رویم زیارت سیدالشّهداء همین، می‌رویم زیارت و برگردیم، می‌رویم زیارت امیرالمؤمنین، همین، آمدیم زیارت، این مقام خیلی بالاتر است که انسان بگوید حالا که من می‌خواهم بیایم زیارت پس بنابراین بالاخره راهی آمدیم و مسافتی آمدیم و چه عرض کنم بقیه را نگویم که پولی خرج کردیم و اینها دیگر شرم‌آور است‌ها! چیزی در قبالش بدهد، نه! آمدیم برای زیارت پیغمبر و ائمه بقیع و همین، تمام. خب می‌آید زیارت امام رضا می‌کند و برمی‌گردد می‌خواهد برود بر وسیله سوار شود می‌بیند دو ساعت تأخیر دارد می‌گوید حالا چه کار کنیم؟ حالا که تأخیر دارد برویم زیارت کنیم، دوباره یک زیارت برویم. اگر

تأخیر نداشت تو می‌رفتی، حالا می‌بینی چه کار کنی، می‌آیی زیارت، این درست نیست. وقتی‌که من این حرف را زدم یک دفعه حضرت آقا مچ ما را گرفتند، این کلام ایراد دارد. گفتند نه آقا جان! چه می‌گویی؟ نه، درست است. اینکه الان دیده دو ساعت تأخیر دارد می‌توانست جاهای دیگر و اماکن دیگر برود، اینکه آمده زیارت امام رضا علیه‌السّلام را اختیار کرده آیا ارج ندارد؟ بله این‌هست که به میزان درکش که اگر در هر حالی یک وقتی می‌گوییم در هر حالی می‌آمد یک وقت می‌گوییم نه حالا که دیر شده است برویم زیارت نه اینکه این مورد قبول نیست. حضرت این مقدار را قبول می‌کند شما یک دفعه شمشیر را نکش و بگو اصلا قبول نیست. پنجاه درصد قبول است، سی درصد قبول است ولی به همان مقدار مورد پذیرش است. خب می‌توانست به اماکن دیگر برود.

این مسیر است؛ یعنی خدا راه را باز کرده برای ما که هرچه می‌توانیم هرچه بهتر می‌توانیم. در ارتباطمان و در زندگی شخصیمان و در عبادت با خدایمان در

کارهایی که انجام می‌دهیم در مسائل روزمره‌ای که با او ارتباط داریم در اینها آن جهت خدا را جایگزین کنیم بر خواست خود، تا اینکه به یك مرتبه‌ای خداوند توفیق دهد که دیگر خواستی وجود نداشته باشد. به اینجا که رسید آن وقت کلام امام صادق علیه‌السّلام شامل حال خواهد شد که ولا یدع ایامه باطلا حالا دیگر ایامش را به بطالت نمی‌گذراند یعنی بطلان در هر مرتبه‌ای ولو ذرةٌ مثقالی دیگر بطلان در کار او معنا ندارد. ذلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ ... الحج، ٦ خدا می‌آید به جای او می‌نشیند، در مقام اخلاص که بود هنوز خدا نیامده بود، باز کار و عمل را برای خدا انجام می‌داد. باز می‌خواست رضایت خدا را جلب کند، باز می‌خواست کاری انجام بدهد که او را خوشنود کند. باز خود را در محدوده ای ولو کم می‌دید هنوز انانیتش باقی بود. گرچه این انانیت را وقف خدا کرده بود ولی باز باقی بود. اگر کارش به اسم دیگری بود ناراحت هم نمی‌شد نه! از این مرتبه هم گذشته است ولی از انانیتش هنوز باقی است کی خدا می‌آید؟ خدا که حق

مطلق است و صددرصد حق است. هیچ چیز نمی‌تواند در ذات، آن وقتی است که خود خدا در آن مظهر حضور داشته باشد به تمام معنای کلمه، این می‌شود امام علیه‌السّلام و اولیایی که به این رتبه در تحت ولایت امام علیه‌السّلام به این مرتبه رسیده‌اند. اولیاء مراتب مختلفی دارند اما آن سالکی که توفیق الهی شامل حالش شده و به آن مرتبه‌ای رسیده است که تمام شوائب بطلان در او رخت بسته و وجود او حق مطلق شده است، آن شخص به آن مرتبه ای رسیده که مظهر تام اسماء و صفات الهیه او گشته است. این شخص دیگر ایامش به بطالت نیست این آخرین مرتبه.

بنده قصد داشتم که بیش از این راجع به این مرتبه توضیح دهم ولی خیال می‌کنم که دیگر تتمه مطلب و توضیح قضیه اگر خدا توفیق بدهد ان‌شاءاللَه در نوشتجات‌ها بیایند دوستان و اهل فن و خبرا راجع به این قضایا مطالب را توضیح دهند.

امیدواریم ان‌شاءاللَه از مجلس دیگر به فقره دیگر بپردازیم. خدای متعال لطف و عنایتش شامل حال ما بشود و ما را توفیق رسیدن به اعلا مرتبه عنایت کند

و عنایت امام علیه‌السّلام حضرت ولی عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء بیش از پیش موجب سلب انانیت و داخل شدن در حریم ولایت و کنارگذاشتن خواست و اراده و رفض تمام حیثیات شئونات نفس ما بگردد ان‌شاءاللَه.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد